

واکاوی روایات سبب نزول آیات 113 و 114 سوره توبه*

عاطفه زرسازان**

چکیده:

شناخت اسباب نزول آیات قرآن تأثیر اساسی در فهم آن دارد. اما گاهی ذیل یک آیه چندین سبب ذکر می‌شود و محقق نمی‌داند به کدام یک باید اعتماد کرد. افزون بر آن، راه یافتن روایات ساختگی به روایات سبب نزول و ورود آن به ورطه نقل به معنا موجب شده است تا روایات، افزون بر آنکه استنباط فردی راوی باشد، نه گزارش یک شاهد بی‌طرف عینی، به دروغ و تحریف نیز مبتلا شود. از جمله آیاتی که مفسران برای آن اسباب متعدد ذکر کرده‌اند، آیات 113 و 114 سوره توبه می‌باشد. این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش اصلی است که محقق در برخورد با این اسباب، به کدام یک باید اعتماد کند؟ چرا که بررسی تحلیلی این روایات، به یقین ما را در معرفت نسبت به مقصود آیات الهی کمک شایانی نموده تا بهتر مورد بهره‌برداری قرار گیرد. از این رو با بررسی متن روایات و منابع حدیثی و رجالی، نظر دانشمندان اهل سنت که سبب نزول را در رابطه با ابوطالب عموی پیامبر 6، یا آمنه مادر ایشان می‌دانند، رد می‌شود و تنها روایتی از حضرت علی 7 راجع به استغفار یکی از مسلمانان برای والدینش که در حال شرک از دنیا رفته بودند، پذیرفته می‌گردد.

کلیدواژه‌ها:

سوره توبه / سبب نزول / رجال حدیث / متن روایات

* تاریخ دریافت: 1393/12/8، تاریخ تأیید: 1394/7/7.

دانشمندان علوم قرآن بر این باورند که از رهگذر و آشنایی با اسباب نزول می‌توانند حکمتی را بازابند که این حکمت، بیانگر علت تشریح و وضع احکام و قوانین بوده است. ایشان سبب نزول را حادثه‌ای دانسته‌اند که هم‌زمان با نزول وحی روی داده و آیه یا آیاتی به گزارش آن پرداخته یا حکم آن را بیان کرده است (رک: سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، 128/1). با این تعبیر حوادثی را می‌توان سبب نزول تلقی کرد که آیات، بی‌درنگ یا با کمی فاصله پس از آن نازل شود. شایان ذکر است سخن گفتن از اسباب نزول قرآن جز به روایت و شنیدن از کسانی که شاهد نزول قرآن بوده و بر اسباب نزول واقفند، روا نیست (زرکشی، 117/1). اما در این میان، احادیثی که به پیامبر ﷺ منتهی می‌شود و حضرت خود به بیان سبب نزول پرداخته‌اند، بسیار انگشت‌شمار است (رشید، 97)، بنابراین بیشتر این روایات به صحابی و تابعی منتهی می‌گردد، از این رو محققان به بحث درباره حجیت روایات این دو گروه پرداخته‌اند.

از نظر برخی اندیشمندان اهل سنت، روایت صحابه در این باره در حکم حدیث مسند¹ است و حدیث تابعی در این موضوع در حکم مسند مرفوع² مرسل³ می‌باشد (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، 128/1). باید توجه داشت که مبنای این داوری این پیش‌فرض است که در تشخیص اسباب‌النزول، اجتهاد بیننده جایی ندارد و صحابه و تابعی صرفاً گزارشگر واقعه بوده‌اند. از منظر شیعه، سخنی که به صحابی یا تابعی منتهی شود، فاقد حجیت شرعی است (مامقانی، 332/1)، بدین سبب بدان توجهی ندارند. از این رو معمولاً در تفاسیر روایی شیعه، کمتر روایاتی را در اسباب نزول می‌توان دید که از غیر معصوم نقل شده باشد. البته ایشان در بررسی روایات معصوم نیز بیشتر بر سند آن تکیه کرده‌اند.

مشکل جدی که فراوری عالمان قرار دارد، وجود روایات متعدد با سبب نزول‌های مختلف و گاهی متناقض برای یک آیه است. وجود موارد بسیار از این دست، محققان اسباب‌النزول را بر آن داشته است که به بحث درباره چگونگی حل این مشکل بپردازند. سند معتبر و صراحت تعبیر به‌کار رفته برای بیان سبب نزول، دو ملاک مهم برای ترجیح و داوری درباره این روایات است (رک: سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن،



128/1). با این همه، باز هم مواردی باقی می‌ماند که روایات متعدد به لحاظ سند و تعبیر، کاملاً یکسان هستند. در این صورت باید با بررسی شواهد، راهی برای جمع بین دو روایت بیابیم یا با توجه به قراین، یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. در نهایت اندیشمندان این حوزه دو راه حل کاملاً کارگشا بیان کرده‌اند. نخست آنکه در صورت نزدیکی زمان سبب‌ها، قائل به تعدد اسباب‌النزول شویم و در صورت عدم امکان این فرض، مدعی تکرار نزول شویم (همان، 127-134).

از میان اندیشمندان معاصر قرآنی، ابوزید این فرض را نپذیرفته و معتقد است فرض نزول آیات متعدد در پاسخ به یک واقعه خاص، همانند فرضیه نزول مکرر یک یا چند آیه قرآن به دلیل حوادث و اسباب مختلف، میان متن قرآنی و معنا و دلالت آن جدایی می‌افکند و از این‌رو، شناخت خود متن قرآنی را ویران می‌کند (ابوزید، 208). چنین فرضیه‌هایی که بر پایه نامستحکم پیش‌فرض عدم اجتهاد در بیان سبب نزول بنا شده است، به تعارض عجیبی در تصور از وحی و تعامل آن با واقع می‌انجامد. از یک سو، روایات اسباب‌النزول حکایت از پیوند وثیق آیات با واقع زندگانی مردمان عصر نزول وحی دارد و از سوی دیگر، تکرار نزول بر فقدان این رابطه تأکید می‌کند.

در کنار دیدگاه غالب، محققان معاصر بررسی متن را از ملاک‌های مهم سنجش روایات اسباب‌النزول معرفی کرده‌اند. حسن عباس بر لزوم هماهنگی این دسته از روایات با سیاق آیات تأکید می‌کند. او از نقادی مضمون روایات نیز غافل نمانده و بخشی از داوری خود را بر پایه آن استوار می‌سازد (حسن عباس، 334-338). از نظر علامه طباطبایی، مهم‌ترین ملاک در استواری روایات، نقد متن آنهاست. ایشان خود روایات اسباب‌النزول را به دلیل تعارض با قرآن، سنت، عقل و تاریخ رد می‌کند (به عنوان مثال رک: طباطبایی، 365/9؛ 82/20؛ 268/3). ابوزید نیز توجه به نص قرآن و سیاق آیات را از ملاک‌های مهم دستیابی به اسباب‌النزول آیات می‌داند (ابوزید، 121).

در این باره به یکی از مهم‌ترین این موارد که آیات 113 و 114 سوره توبه است، می‌پردازیم. آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ * وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾

«بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند، سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند - طلب آمرزش کنند، هر چند خویشاوند [آنان] باشند. و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود. و [لی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. راستی، ابراهیم، دلسوزی بردبار بود.»

دغدغه اصلی این نوشتار، پاسخ به این پرسش اصلی است که سبب نزول صحیح این آیات کدام است؟ چرا که بررسی تحلیلی این روایات، به یقین ما را در معرفت نسبت به مقصود آیات الهی کمک شایانی می‌نماید تا بهتر مورد بهره‌برداری قرار گیرد. در این نوشتار سعی شده است ابتدا هر یک از نظرات را با راویان مختلف از کتب روایی و تفسیری جمع‌آوری کرده، سپس به بررسی متنی و سندلی هر یک بپردازیم.

1. ابوطالب عموی پیامبر 6

بیشتر مفسران اهل سنت برآنند که این آیات در شأن ابوطالب، عموی پیامبر 6 است. هرچند برخی از آنان به اجمال به آن اشاره کرده‌اند (ابن عطیه، 90/3؛ قرطبی، 274/8؛ ابن عاشور، 214/10؛ زمخشری، 315/2) و بعضی روایات متعدد ذیل آن آورده (طبری، 34-30/11؛ ابن ابی حاتم، 1893/6؛ سیوطی، الدر المنثور، 285-282/3؛ ابن کثیر، 196-193/4) و کسانی در توجیه مسأله سخن گفته‌اند (فخر رازی، 157/16؛ آلوسی، 32/6). از آنجا که این رأی بر اساس روایاتی است که از طریق اهل سنت نقل شده است، به همین دلیل مهم‌ترین این روایات در اینجا ذکر و بررسی می‌گردد.

حدیث 1: سعید بن مسیب از پدرش روایت کرده است: هنگامی که مرگ ابوطالب نزدیک شد، پیامبر 6 بر او وارد گردید و فرمود: ای عمو! لا اله الا الله بگو تا من نزد پروردگار برایت شفاعت کنم. در این هنگام ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه به ابوطالب گفتند: می‌خواهی از آیین عبدالمطلب صرف نظر کنی؟ پیامبر 6 چندین بار این پیشنهاد را به او می‌کرد و ابوجهل و عبدالله با همان بیان مانع او می‌شدند. آخرین سخنی که ابوطالب گفت، این بود: «او بر آیین عبدالمطلب است!» پیامبر 6 فرمود: من برای تو استغفار خواهم کرد تا زمانی که از آن نهی شوم. در این هنگام آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ نازل گردید (طبری، 31/11؛ ابن ابی حاتم، 1894/6).



سیوطی اشاره دارد روایت مذکور که راوی آن مسیب است، در کتب احمد، ابن ابی شیبیه، بخاری، مسلم، نسائی، ابن المنذر و بیهقی موجود است (سیوطی، الدر المنثور، 282/3).

حدیث 2: از عمرو بن دینار روایت شده است: پیامبر 6 فرمود: همان طور که ابراهیم 7 برای پدر مشرکش استغفار کرد، من هم برای ابوطالب استغفار می‌کنم تا پروردگرم مرا از آن نهی کند. اصحاب پیامبر 6 نیز گفتند: همان طور که پیامبر برای عمویش استغفار می‌کند، ما هم برای پدرانمان استغفار می‌کنیم که خداوند آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ... تَبْرَأَ مِنْهُ﴾ را نازل کرد (طبری، 31/11).

حدیث 3: سفیان بن عیینه از عمر روایت کرده است: چون ابوطالب مُرد، پیامبر 6 گفت: خدا تو را رحمت کند، همچنان برایت استغفار می‌کنم تا خدا مرا از آن باز دارد. پس مسلمین نیز برای اموات مشرکشان شروع به استغفار کردند و خداوند آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ را نازل کرد. مسلمین گفتند ابراهیم 7 نیز برای پدرش استغفار می‌کرد، پس آیه ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ...﴾ نازل شد (سیوطی، الدر المنثور، 283/3).

حدیث 4: سیوطی از حسن آورده است: چون ابوطالب از دنیا رفت، پیامبر 6 فرمود: همان طور که ابراهیم 7 برای پدر مشرکش استغفار می‌کرد، من نیز برای عمویم استغفار می‌کنم تا وحی برسد. پس خداوند آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ را نازل کرد. این امر بر پیامبر 6 سخت آمد. سپس خداوند به پیامبرش فرمود: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ...﴾ (همان، 284).

حدیث 5: امام علی 7 فرمود: هنگامی که خبر فوت ابوطالب را به پیامبر 6 دادم، گریه کرد و او را غسل داد و کفن کرد. من نیز این عمل را انجام دادم. پیامبر 6 شروع به طلب آمرزش برای ابوطالب کرد و از خانه‌اش خارج نشد تا اینکه جبرئیل نازل شد و آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ را نازل کرد (همان، 283).

حدیث 6: ابوسعید بن ابی‌عمرو با اسناد از جعفر بن عون روایت می‌کند که شنیده‌ام چون ابوطالب را مرض موت گرفت، پیغمبر 6 به ابوطالب فرمود: یا عم! با کلمه‌ای مرا یاری کن که با آن در روز قیامت شفاعتت کنم. ابوطالب پرسید: آن کلمه چیست؟ فرمود: بگو: «لا اله الا الله لا شریک له». ابوطالب گفت: به خدا تو خیر خواه منی و اگر

از بیم آن نبود که بگویند عمویت از ترس مرگ اقرار به شهادت کرده، آن کلمه را می‌گفتم. پیغمبر 6 فرمود: همواره برای تو از پروردگارم طلب آمرزش خواهم کرد، مگر اینکه خدا منعم کند و پس از مرگ ابوطالب برای او طلب آمرزش می‌کرد. مسلمانان گفتند چه مانعی دارد که ما نیز برای پدران و خویشانمان طلب آمرزش کنیم؟ آیه مورد بحث نازل شد (واحدی، 177).

بررسی متنی روایات

1- این روایات از لحاظ متن و محتوا مختلف نقل شده‌اند. برخی بیانگر آنند که آخرین سخن ابوطالب این بود که من بر آیین عبدالمطلب (حدیث 1)، در حالی که روایت دیگر بیانگر آن است که ابوطالب به خاطر بیم از سرزنش قریش نسبت به ترس وی از مرگ، از گفتن این کلمه خودداری کرد (حدیث 6). بعضی اشاره‌ای به پذیرش ابوطالب یا عدم پذیرش وی نداشته و تنها بیانگر آنند که بعد از فوت ابوطالب، پیامبر 6 برای وی استغفار می‌کرد (حدیث 2، 3، 4، 5).

برخی از روایات متضمن آنند که آیات 113 و 114 با هم نازل شدند (حدیث 2). برخی دیگر بیانگر آنند که بعد از استغفار پیامبر برای عمویش، مسلمین نیز شروع به استغفار برای اموات مشرکشان کردند و آیه 113 نازل شد و به دنبال اعتراض مسلمین از استغفار ابراهیم 7 برای پدر مشرکش، آیه 114 نازل شد (حدیث 3). برخی بیان می‌کنند که دنبال استغفار پیامبر 6 برای عمویش، آیه 113 نازل شد و چون این امر بر پیامبر 6 سخت آمد، خداوند آیه 114 را نازل کرد (حدیث 4).

2- برخی از روایات مذکور دلیل خودداری ابوطالب از گفتن شهادتین را خوف و اندیشه آن جناب از اینکه مبدا بزرگان حاضر در جلسه بپندارند که وی از ترس مرگ این کلمه را گفته است، بیان کرده‌اند (حدیث 6). اکنون جای این پرسش است که آیا پیامبر 6 به ابوطالب وعده رهایی از مرگ و مریضی را داده بود که او چنین پاسخی دهد؟ در حالی که اولاً روایت به این نکته اشاره دارد که اصرار پیامبر 6 به دلیل شفاعت در قیامت بوده است. ثانیاً اگر ابوطالب کافر بود، باید قیامت را هم منکر شود. ثالثاً ذیل روایت آمده است: «بزرگان حاضر در مجلس گفتند: تو بزرگ حنفیه هستی» و



اگر وی بر آیین حنیف ابراهیم 7 باشد، دیگر چه جای بحث است که ابراهیم 7 نزد همگان موحد است؟ (نک: آل عمران/67).

3- هیچ یک از روایات مذکور تصریح نمی‌کنند که ابوطالب منکر احدیت خدا بوده است، بلکه روایات یا متضمن آنند که وی گفت بر آیین عبدالمطلبم (حدیث 1)، یا می‌گوید اگر به‌خاطر سرزنش اطرافیان از بیم مرگ نبود، آن را اقرار می‌کردم (حدیث 6)، یا هیچ اشاره‌ای به سخن ابوطالب نکرده و تنها ذکر می‌کنند پیامبر 6 بعد از فوت وی، از خدا برایش طلب آموزش می‌کرد (حدیث 2، 3، 4، 5). به همین دلیل است که عزة دروزه می‌گوید:

«چنین به نظر می‌رسد سبب نزول مطرح شده، برداشت مسیّب بوده و این سبب مستقیماً سخن پیامبر 6 نباشد و ما هیچ دلیل قاطعی نداریم که آیه نازل شده به سبب داستانی که مطرح می‌شود، باشد.» (دروزه، 544/9)

4- روایت 5 بیان می‌کند پیامبر 6 بعد از فوت ابوطالب از خانه خارج نشد و همچنان مشغول استغفار بود تا جبرئیل نازل شد و آیه را نازل کرد. مشهور میان مفسران و محدثان این است که سوره براءت در سال نهم هجرت نازل گردید، بلکه به عقیده برخی، این آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر 6 نازل شده است (زرکشی، 281/1؛ طبرسی، 394/2)، در حالی که مورخان نوشته‌اند وفات ابوطالب در مکه و قبل از هجرت پیامبر 6 در سال دهم بعثت اتفاق افتاد (ابن هشام، 26/22). پس چگونه ممکن است که پیامبر 6 تا آن موقع از خانه خارج نشده و بین سبب نزول و نزول آیات این همه فاصله باشد؟ برخی نویسندگان برای پاسخ به این اشکال دست به توجیهاتی زده‌اند، چنان‌که فخر رازی آورده است:

«چه اشکالی دارد که پیامبر 6 از زمان فوت ابوطالب تا زمان نزول آیه، مشغول استغفار بوده باشد؟ چون شدت عمل نسبت به کفار در این سوره بیان شد، چه بسا قبل از نزول این سوره، برای مؤمنین جایز بوده است که برای پدران مشرکشان استغفار کنند و پیامبر 6 نیز این عمل را انجام می‌داده و در این سوره، خداوند آنها را از این عمل نهی کرده است.» (فخر رازی، 158/16)

در پاسخ به این سؤال باید یادآور شد چگونه ممکن است پیامبر ﷺ در این مدت طولانی برای یک نفر مشرک استغفار کند، در حالی که آیات فراوانی از قرآن که تا آن زمان نازل شده بود، هر گونه محبت و دوستی را نسبت به مشرکان محکوم ساخته بود؟ (رک: نساء/139؛ انعام/68، 106؛ حجر/96؛ سجده/3). بعضی دیگر برای رفع این تضاد گفته‌اند این آیه چند بار نازل شده است؛ یک بار در مکه و یک بار در مدینه و با این ادعای بی‌دلیل، به گمان خود خواسته‌اند تضاد را برطرف سازند (سیوطی، الاتقان، 122/1).

ابوزید تعدد نزول را به فرض آنکه امری معقول و صحیح باشد، نمی‌پذیرد؛ چون بنا به اعتقاد وی، این امر مستلزم فراموشی آیه از سوی نخستین گیرنده متن قرآنی است (ابوزید، 204). ابن حجر اصل را عدم تکرار می‌داند و معتقد است چون وفات ابوطالب در مکه قبل از هجرت بوده است و از طرفی روایاتی داریم مبنی بر اینکه به سبب استغفار پیامبر ﷺ برای مادرش، این آیات نازل گردید، همچنین بنا به روایتی، پیامبر ﷺ برای منافقین استغفار می‌کرد تا اینکه آیه نازل شد و او را از این عمل نهی کرد؛ پس نمی‌شود که این آیه در زمان فوت ابوطالب نازل شده باشد (ابن حجر، فتح الباری، 391/8).

بنا به اعتقاد آلوسی، این آیه در مکه هنگام وفات ابوطالب نازل شد و بعداً به دستور پیامبر ﷺ در سوره توبه قرار داده شد (آلوسی، 33/6). وی در ادامه چنین می‌گوید:

«ممکن است گفته شود حدیث ضعیف است، اما من کسی را ندیدم که متعرض آن شده باشد. به هر دلیل، این روایت دلالت می‌کند که ابوطالب در حال کفر از دنیا رفت و این نظر نزد اهل سنت و جماعت پذیرفته شده است.» (همان)

در پاسخ به جناب آلوسی باید یادآور شد مفسران اهل سنت اسباب دیگری نیز نقل کرده‌اند و برخی سبب آیه را استغفار پیامبر ﷺ برای مادرش می‌دانند. از طرفی وی روایتی را از ابن عباس نقل می‌کند که خودداری ابوطالب به خاطر سرزنش اطرافیان از مرگ بوده است، اما در آخرین لحظات این کلمه را بر زبان می‌آورد؛ طوری که برادرش عباس آن را می‌شنود و به پیامبر ﷺ می‌گوید. (همان)

نقد دیدگاه

1- می‌دانیم استغفار کردن یکی از روشن‌ترین مصادیق اظهار محبت و دوستی است و همان‌طور که یاد شد، آیات فراوانی از قرآن که تا آن زمان نازل شده بود، هر گونه



مودت و دوستی نسبت به مشرکان را محکوم ساخته بود. با این حال چگونه ممکن است ابوطالب مشرک از دنیا برود و پیامبر 6 سوگند یاد کند که من همچنان برای تو استغفار خواهم کرد تا خدا مرا نهدی کند؟! چرا که این عمل لغو است و سر زدن عمل لغو دور از شأن پیامبر 6 است. در باور علامه طباطبایی، معنا ندارد انسان برای کسی که مغفرت الهی را قبول نداشته و زیر بار عبودیت خدا نمی‌رود، استغفار نموده، از خدا بخواهد که از او درگذرد. این درخواست و شفاعت، استهزای مقام ربوبیت و بازی گرفتن مقام عبودیت است که به حکم فطرت، عملی ناپسند و غیر جایز است (طباطبایی، 397/9).

ابوالفتوح رازی در این باره سخنی متین آورده و چنین می‌گوید:

«آیه نفی است؛ یعنی نباشد و نکند و روا ندارد پیغمبر 6 و هیچ مؤمنی که استغفار کند برای مشرکان به علت خویشی، پس از آنکه برای پیغمبر 6 و مؤمنین روشن شده باشد مشرکان اهل دوزخند.» (ابوالفتوح رازی، 58/10)

2- مدارک و دلایل روشنی وجود دارد که ابوطالب قبل از وفاتش، به پیامبر اسلام ایمان آورد. این دلایل بدین قرار است:

الف) روایتی از عباس بن عبدالمطلب و ابوبکر بن ابی‌قحافه نقل شده است که ابوطالب هنگام مرگ، کلمات پنهانی گفت که برادرش عباس گوشش را به او چسباند و گفت: والله پسر برادرم! ابوطالب گفت آن کلمه‌ای که به آن امر کرده بودی و پیامبر 6 فرمود: «الحمد لله الذی هداک یا عم» (ابن ابی‌الحدید، 70/14؛ آلوسی، 33/6؛ حقی بروسوی، 524/3).

ب) روایاتی که از ائمه معصومین : در این باره رسیده که دلالت بر ایمان ابوطالب دارد؛ چنان‌که از امام سجاد 7 درباره ایمان ابوطالب سؤال کردند، فرمود: «واعجباً! همانا خداوند رسول خود را نهدی فرموده که به نکاح زن مسلمان با کافر اقرار کند. فاطمه بنت اسد از زنان سابق در اسلام بود و تا وقتی ابوطالب زنده بود، همچنان در همسری وی باقی ماند» (امینی، 381/7). مفضل بن عمر نیز از حضرت صادق 7 روایت نموده است: «شخصی به علی 7 گفت: یا امیرالمؤمنین! تو به این مقام و منزلت از جانب خدا رسیدی، حال آنکه پدرت معذب در آتش است. حضرت فرمود:

قسم به آن ذاتی که محمد 6 را به حق مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران روی زمین را شفاعت کند، هر آینه حق تعالی شفاعتش را قبول فرماید؛ پدرم معذب در نار و حال آنکه پسرش «قسیم الجنة و النار» است؟!» (مجلسی، 110/35).

در روایت دیگری آمده است: «مردی از شیعیان خدمت حضرت رضا 7 نوشت: پدر و مادرم فدایت، من در اسلام ابوطالب شک نمودم. حضرت در جواب، آیه ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نساء/115) را کتابت فرمود. سپس نوشت: اگر به ایمان ابوطالب اقرار نکنی، بازگشت تو به سوی آتش است» (حسینی، 216/5).

برخی از قرآن‌پژوهان، تقیه و کتمان ابوطالب قبل از محاصره در شعب ابیطالب را پذیرفته و در تأیید آن، به روایتی از امام صادق 7 استناد می‌کنند که حضرت فرمودند: مثل ابوطالب همچون اصحاب کهف است که ایمان را پنهان و شرک را آشکار کردند، از این رو خداوند دوبار به آنان پاداش داد (عاملی، 75/2).

ج) دلیل دیگر بر ایمان ابوطالب، سخنان او راجع به حضرت رسول 6 می‌باشد. چنان‌که ابن سعد آورده است:

«وقتی مرگ ابوطالب رسید، فرزندان عبدالمطلب را طلبید و گفت: با وجودی که جز خیر از محمد نشنیده‌اید، امرش را پیروی نمی‌کنید؟ پس پیروی کنید او را و کمک کنید به او تا هدایت شوید.» (ابن سعد، 123/1)

همچنین ابن حجر روایتی به نقل از ابوطالب می‌آورد که:

«از محمد 6 شنیدم که می‌گوید: پروردگارش او را مبعوث کرده به صلح ارحام و اینکه خدا را به تنهایی عبادت کنند، در حالی که محمد صدوق امین است.» (ابن حجر، تقریب التهذیب، 119/3)

علامه امینی معتقد است این سخنان نشانگر خضوع ابوطالب نسبت به دین حنیف و تصدیقش نسبت به پیامبر 6 می‌باشد، و گر نه چه علتی دارد با وجود خشونت و آزار و اذیت قریش، او را حمایت کند؟ و چه علتی داشت که قریش به مدت چند سال در شعب، او را حصر و حبس کنند؛ آن هم به خاطر امری که تصدیقش نمی‌کند و به حقیقتش اعتقادی ندارد؟ اینها همه از ایمان او سرچشمه می‌گیرد (امینی، 367/7).



افزون بر آن در کتب معروف اسلامی، اشعاری از ابوطالب در اختیار است که مجموعه آنها در دیوانی به نام «دیوان ابوطالب» گردآوری شده است. ابن ابی الحدید پس از نقل قسمت زیادی از اشعار ابوطالب می‌گوید:

«از مطالعه مجموع این اشعار، برای ما هیچ گونه تردیدی نخواهد ماند که ابوطالب

به مکتب برادرزاده‌اش ایمان داشته است.» (ابن ابی الحدید، 83-70/14)

د) ادله اندیشمندان اسلامی در این باره دلیل دیگری بر ایمان ابوطالب است؛ چنان‌که شیخ مفید، قیام علی 7 به دستور پیامبر 6 جهت کفن و دفن ابوطالب را نشانگر ایمان وی می‌داند؛ چرا که مسلمان باید به امر مسلمان قیام کند و اگر ابوطالب کافر بود، پیامبر 6 امر وی را به دیگر پسرانش که تا آن زمان مسلمان نشده بودند، واگذار می‌کرد (مفید، ایمان ابوطالب، 26). مغنیه از مفسران معاصر، ندیدن چیزی خلاف نبوت در محمد 6 توسط ابوطالب، عدم ناتوانی پیامبر 6 از قانع کردن عمویش و عدم خوف ابوطالب به خاطر از دست دادن مال و ثروتش - در حالی که وی فقیر بود - یا جابه‌جایی ریاست از بنی‌هاشم به دیگران را نشانگر ایمان ابوطالب به محمد 6 می‌داند (مغنیه، 109/4).

رجال روایات

همان‌طور که ملاحظه شد، رجال این روایات در طبقه صحابه، حضرت علی 7 و عمرو و در طبقه تابعین، سعید بن مسیب و عمرو بن دینار⁴ و در طبقه تابع تابعین، معمر⁵ و سفیان بن عیینه⁶ و جعفر بن عون⁷ می‌باشند. در رابطه با احادیث نقل شده از عمرو بن دینار، معمر و جعفر بن عون، این احتمال وجود دارد که اینان جریان را از دیگران شنیده و نقل کرده‌اند، در این صورت چون به آن هیچ تصریحی نشده، روایات مذکور مرسل و مقطوعند.⁸ روایتی هم که از طریق سفیان بن عیینه از عمر نقل شده است، مرسل می‌باشد؛ بدین گونه که سفیان از تابع تابعین است و نمی‌توانسته مستقیماً از عمر نقل قول کند.

اما حدیث 4 که راوی آن حسن است، 330 مورد نام حسن در کتب رجالی داریم (خویی، 252/5) و در اینجا معلوم نیست منظور سیوطی از حسن کدام یک می‌باشد. البته اگر منظور وی حسن بصری⁹ باشد، او نیز از تابعان است و همان‌طور که ذکر شد،

روایت او نیز مرسل و مقطوع است. لازم به ذکر است طبری از حسن بصری سبب دیگری را ذکر می‌کند.

در شرح حال سعید بن مسیب که نوعاً راوی این دسته روایات است و از طریق پدرش روایت کرده، چنین آمده است: سعید بن مسیب از فقهای هفت‌گانه مدینه بود که در سال 15 قمری به دنیا آمد و در سال 95 درگذشت. وی بیش از دیگر مردم، احکام عمر را در خاطر داشته و از آن پاسداری می‌کرده است، لذا به او عنوان راویه عمر داده‌اند (زرکلی، 155/3). بیشتر علمای اهل سنت وی را توثیق نموده و مرسلات وی را اصح مراسیل و قابل اعتماد می‌دانند (ابن حجر، تهذیب التهذیب، 339/2-342). ابن ابی الحدید او را در شمار منحرَفین از علی 7 برشمرده و به گفت‌وگوی تندی که میان او و محمد بن علی 7 رخ داده است، اشاره می‌کند (ابن ابی الحدید، 101/4).

علمای شیعه نیز در مورد او مواضع مختلف مطرح کرده‌اند. برخی او را از ثقات و یاران امام سجاد 7 برشمرده و فضایی را به او نسبت داده‌اند (طوسی، 114؛ قمی، 622/1؛ ابن شهر آشوب، 246/2)، در مقابل برخی دیگر او را در شمار منحرَفان از علی 7 دانسته‌اند؛ تا جایی که ابوعلی در منتهی المقال گرچه سعی در تعدیل او دارد، اما سخنی از شهید ثانی می‌آورد که:

«در شگفتم از اینکه چگونه علما او را از یاران امام سجاد 7 دانسته‌اند، در حالی که

سیره و مذهب سعید در احکام شرعی، مطابق طریقه اهل سنت بود.» (حائری، 147/2)

واقدی نیز نقل می‌کند سعید بن مسیب از کنار جنازه امام سجاد 7 گذشت و بر آن نماز نگذارد و با عذری واهی، از این کار صرف نظر کرد، اما هنگامی که به گفته ابن حزم از او پرسیدند آیا پشت سر حجّاج نماز می‌خوانی یا نه؟ گفت: ما پشت سر بدتر از حجّاج نماز می‌خوانیم! (خویی، 142/9). آیت الله خوئی پس از نقل این ماجرا می‌گوید:

«وفات سعید در سال 94ق و شهادت امام سجاد 7 در سال 95ق است، لذا این جریان

نمی‌تواند درست باشد، لکن چون فتاوی سعید در مورد عامه است و به همین سبب به

دست حجّاج کشته نشد، بهتر است در امر وی توقف کنیم.» (همان، 145-141)

بنابراین چگونه می‌توان به گفتار او درباره علی 7 یا پدر و فرزندش اعتماد کرد؟



شایان ذکر است سند، بخشی از روایت است که نقادی آن گرچه نمی‌تواند به تنهایی مبنای داوری نهایی درباره روایت باشد، اما قوت یا ضعف آن می‌تواند قرینه‌ای در تأیید دلایل دیگر برای قضاوت تلقی شود، اما هیچ‌گاه به صرف ضعف سند، نمی‌شود روایتی را بی‌اعتبار خواند، بلکه همراه با قرینه سند، ناستواری متن آن را نیز باید یادآور شد و تنها در این صورت است که می‌توان روایتی را کنار نهاد.

2. آمنة مادر پیامبر 6

برخی از مفسران اهل سنت برآنند که سبب نزول آیه، آمنة مادر پیامبر 6 می‌باشد. در این قسمت نیز روایاتی که در این زمینه با اسناد و محتوای مختلف نقل شده است، می‌آوریم، سپس به بررسی آن می‌پردازیم.

حدیث 1: از عبدالله بن مسعود روایت شده است که پیغمبر 6 به تماشای گورستان بیرون شد و ما نیز همراه او بودیم تا نزد قبری نشست و بر آن گور مدت زیادی نجوا و گریه کرد. سپس فرمود: قبری که نزد آن نشستم، از آن آمنة است. از پروردگام اجازه خواستم بر سر قبرش بروم، اجازه داد. سپس اجازه خواستم طلب آمرزش کنم، خدا اجازه نداد و آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ نازل گردید و مسبب گریستنم به خاطر رقت قلبی است که هر فرزندی نسبت به مادرش دارد (ابن ابی حاتم، 1893/6).

حدیث 2: سلیمان بن بریده از پدرش نقل می‌کند: در سفری همراه پیامبر 6 بودیم، به دستور او فرود آمدیم. سپس دو رکعت نماز خواند، در حالی که از دو چشمش اشک روان بود و فرمود: از پروردگام خواستم برای مادرم طلب آمرزش کنم، به من اجازه داده نشد. پس به خاطر شفقت بر او از آتش، چشمانم گریان شد. من شما را از سه چیز نهی کرده بودم: 1- نهی از زیارت قبور؛ پس آن را زیارت کنید، چون موجب یادآوری آخرت برای شما می‌گردد و خیر است. 2- نهی از خوردن گوشت قربانی پس از سه روز؛ پس بخورید و هر اندازه می‌خواهید، ذخیره کنید. 3- نهی از آشامیدن در ظروف چرمی؛ پس بیاشامید در هر ظرفی که خواستید، ولی مسکر ننوشید (ابن کثیر، 192/2).

حدیث 3: بریده می‌گوید: همراه پیامبر 6 بودم هنگامی که در عسفان توقف کرد و نگاه را به قبر مادرش آمنة انداخت و غافلگیر نکرد ما را جز اینکه صدای گریه‌اش بلند

شد و صدای گریه ما نیز بلند شد. سپس به سوی ما بازگشت و گفت: بر قبر مادرم آمنه گذشتم و دو رکعت نماز گزاردم و از پروردگام اذن خواستم که برایش طلب آمرزش کنم که نهی شدم. پس گریه کردم، سپس دو رکعت دیگر نماز خواندم و از پروردگام اذن خواستم که برایش طلب آمرزش کنم که به شدت نهی شدم. پس گریه‌ام بلند شد. سپس مرکبش را خواند و سوارش شد. اندکی نرفته بود که شتر به خاطر سنگینی وحی ایستاد و آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ... تَبْرَأَ مِنْهُ﴾ نازل شد (سیوطی، الدر المنثور، 284/3).

حدیث 4: ابوهریره گفت: پیامبر ﷺ نزد قبر مادرش آمد و گریه کرد و همراهانش نیز گریه کردند. سپس فرمود: از پروردگام اجازه خواستم برایش طلب آمرزش کنم، به من اجازه نداد. و اجازه خواستم قبر مادرم را زیارت کنم، اجازه داد. پس به زیارت قبور روید که مرگ را به یادتان می‌آورد (آلوسی، 33/6).

حدیث 5: عکرمه به نقل از ابن عباس می‌گوید: چون پیامبر ﷺ از غزوه تبوک بازگشت، در منطقه عسفان نزد قبر مادرش رفت و مناجات طولانی با پروردگارش کرد و گریه‌اش شدت گرفت و فرمود: بر قبر مادرم گذشتم و از پروردگام اذن خواستم که در قیامت شفاعت‌ش کنم که خداوند اجازه نداد. پس به گریه افتادم. سپس جبرئیل نزد من آمد و نازل کرد: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ...﴾ و گفت: همان طور که ابراهیم از پدرش تبری کرد، تو نیز از مادرت تبری کن. لذا از پروردگام خواستم که چهار چیز را از امتم بردارد، که سنگسار از آسمان و فرو رفتن در زمین را پذیرفت، اما دفع قتل و فتنه و آشوب و گرفتاری از امت را نپذیرفت (سیوطی، الدر المنثور، 283/3).

حدیث 6: از عطیه روایت شده است: چون پیامبر ﷺ به مکه آمد، نزد قبر مادرش توقف کرد تا خورشید بالا آمد، به امید اینکه اجازه استغفار به او داده شود، تا آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ نازل گشت (طبری، 31/11).

بررسی متنی روایات

1- در این دسته روایات برخی زیادتی دارند که در روایات دیگر به چشم نمی‌خورد (حدیث 2 و 5). از طرفی، بعضی روایات هیچ اشاره‌ای به نزول آیه ندارند (حدیث 2 و 4) و برخی دیگر بیانگر آنند که آیه 113 نازل شد (حدیث 1) و برخی دیگر آیات 113 و 114 را معرفی می‌کنند که به دنبال واقعه نازل شدند (حدیث 3).



2- در حدیث 3 آمده است که پیامبر 6 دو رکعت نماز می‌خواند و از خدا می‌خواهد که برای مادرش طلب آمرزش کند، خدا به او اذن نمی‌دهد. مجدداً دو رکعت دیگر می‌خواند و از خدا همان درخواست را می‌طلبد. در این مرتبه به شدت باز داشته می‌شود، به همین دلیل صدای گریه‌اش بلند می‌گردد!! آیا در هیچ مقطعی از زندگی پیامبر 6 چنین چیزی سراغ داریم که از امری نهی شده باشد و وی بر آن اصرار و پافشاری کرده باشد؟ آیا این سخنان دور از شأن پیامبر 6 نیست؟ چگونه می‌توان به این اخبار اعتماد کرد؟

3- حدیث 5 علاوه بر آنکه هیچ اشاره‌ای به نزول آیه 113 ندارد، زیادتی در انتها دارد که پیامبر 6 رفع چهار امر را از خدا برای امتش می‌خواهد!! اکنون جای این پرسش است که اگر جبرئیل به پیامبر 6 دستور برائت داده بود، چگونه پیامبر 6 از امر الهی سر باز می‌زند و به جای برائت، درخواست و طلب دیگری از خدا می‌کند؟ ابن کثیر این حدیث را غریب¹⁰ و سیاق آن را عجیب می‌داند (ابن کثیر، 195/4).

4- روایت نقل شده از ابوهریره نیز هیچ اشاره‌ای به سبب نزول آیات ندارد و گویا تفسیر و استنباطی است که از وی نقل گشته است.

5- آیات نازل شده حاکی از جریانی است که پیامبر 6 و مسلمین درگیر آن بوده‌اند، در حالی که در احادیث مذکور، محور ماجرا پیرامون نبی اکرم 6 و استغفار ایشان برای مادرشان بوده است و مسلمانان نقشی نداشته‌اند، پس روایات مذکور نمی‌توانند سبب نزول آیات مورد بحث باشند.

نقد دیدگاه

اکنون به بررسی این دیدگاه از منظر محققان قرآنی می‌پردازیم:

1- بنا به نقل تاریخ‌پژوهان، وفات آمنه حدود سی سال قبل از بعثت پیامبر 6 بوده است (ابن سعد، 116/1)؛ یعنی قبل از ظهور اسلام وی از دنیا رفته است. حال چگونه ممکن است شخصی قبل از اینکه بر او اتمام حجت شود، کافر محسوب گردد و عذاب ببیند؟ آیا این با عدل الهی سازگار است؟ آیا این مطلب مخالف بسیاری از آیات قرآن نیست که اشاره به عدالت خداوند دارد و اینکه هیچ امتی را قبل از فرستادن رسول عذاب نمی‌کند؟ (نک: نساء/40، یونس/44، شعراء/208). از سوی دیگر در باب ویژگی‌های

شخصی آمنه که دلالت بر شخصیت دین‌باور و والای ایشان دارد، به نقل از عبدالمطلب آمده است: «سوگند به عزت و جلال خداوند، در مکه دختری مانند آمنه نیست؛ زیرا او باحیا و ادب است و نفسی پاکیزه دارد و فهیم و دین‌باور است» (مجلسی، 99/15).

2- برخی محققان قرآنی بر این باورند که پدران حضرت رسول 6 تا آدم 7 همه پاک بودند (همان، 6)؛ چنان‌که ذیل آیه ﴿وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ (شعراء/219)، برخی مفسرین اهل سنت به نقل از ابن عباس آورده‌اند: «یعنی تو را می‌بیند که در اصلاّب پاکان و یکتاپرستان و پیامبران جابه‌جا می‌شدی تا اینکه به دنیا آمدی و بر مسند نبوت نشستی» (ثعلبی، 183/7؛ ابن جوزی، 350/3).

مؤید این مطلب، روایتی از پیامبر 6 می‌باشد که ایشان فرمودند: «خداوند پیوسته مرا از اصلاّب طاهرین به ارحام مطهّرات انتقال می‌داد تا مرا در این برهه از زمان خارج کرد» (مجلسی، 6/15؛ سیوطی، الدر المثور، 99/5).

این اخبار ما را کفایت می‌کند که آباء و اجداد پیامبر 6، همگی پاک و موحد بوده‌اند؛ چرا که در غیر این صورت، شایسته نبود رسول اکرم آنها را توصیف به طهارت کند، زیرا بنا به فرموده خداوند، مشرکین نجس می‌باشند (نک: توبه/28؛ صدوق، 135؛ فخر رازی، 537/24). از این رو شیعیان امامی مذهب اتفاق نظر دارند پدران پیامبر 6 از عبدالله تا آدم 7، همه مؤمن و موحد بوده‌اند (مفید، اوائل المقالات، 45). مجلسی بر این سخن افزوده و می‌گوید:

«همه آنان یا از صدیقان یا از پیامبران مرسل یا از اوصیای معصوم بوده‌اند و اگر برخی اظهار اسلام نکرده‌اند، شاید به‌خاطر تقیه یا مصلحت دینی بوده است.» (مجلسی، 117/15)

3- در اثبات ایمان پدران پیامبر 6، می‌توان به آیات ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾ (بقره/128) و ﴿وَاجْعَلْهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (زخرف/28) استدلال کرد. توضیح مطلب آنکه کلمه خداوند باید در ذریه ابراهیم 7 باقی مانده باشد و همواره گروهی از آنان بر فطرت خویش، خداوند را پرستش کنند (عاملی، 310/1). از سوی دیگر، از روشن‌ترین نشانه‌های مجعول بودن این روایات، تضاد آن با آیات ﴿وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيرًا﴾



(اسراء/24) و ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (توبه/84) است. زیرا همان‌طور که می‌دانیم، آن حضرت به دیدن مزار پدر و مادرش می‌رفت. پس چگونه این حدیث ساختگی را مخالفان مطرح ساخته و مادر او را آلوده به شرک معرفی می‌کنند؟ (حجتی، 215)

رجال روایات

همان‌طور که ملاحظه شد، رجال این روایات در طبقه صحابه، ابن مسعود¹¹، ابوهریره¹² و ابن عباس¹³ و در طبقه تابعین عکرمه¹⁴، عطیه¹⁵ و سلیمان بن بریده¹⁶ می‌باشند. لازم به ذکر است ممکن است صحابی از پیامبر 6 حدیث نقل کند و در عین حال حدیث او مرسل باشد؛ بدین معنا که احادیث را از پیامبر 6، ولی از طریق صحابی دیگری نقل کند (شهید ثانی، 136). روایات ابن عباس از پیامبر 6 در زمره احادیث مرسل است؛ چون زمانی که پیامبر از دنیا می‌رود، ابن عباس کودکی بیش نبود و هر چه از ایشان روایت کرده است، از طریق امام علی 7 و سایر صحابه می‌باشد (همان). از طرفی به ابن عباس و ابن مسعود، سبب‌های دیگری نیز نسبت داده‌اند. جای شگفتی است که بیشترین احادیث مذکور از ابوهریره می‌باشد که تنها یک سال و نه ماه هم صحبت پیامبر 6 بوده است. از جمله آنها حدیث 4 است. وی بیشتر احادیث را از صحابه و بعضی از تابعین شنیده است، اما مستقیماً از پیامبر 6 نقل می‌کند. از او به نقل از پیامبر 6 آمده است: «مادامی که حلالی به حرامی و حرامی به حلالی تبدیل نشود و معنا را برسانید، نقل حدیث اشکالی ندارد» (ابوریه، 210). بر این اساس، وی متهم به تدلیس و نقل به معنا می‌باشد. وی احادیثی را به دروغ به امام علی 7 نسبت می‌دهد و احادیث بسیاری را از کعب الاحبار یهودی نقل می‌کند (همان، 215-226). با این توضیحات، چگونه می‌شود به روایات او اعتماد کرد و آن را پذیرفت؟ روایت 6 که راوی آن عطیه می‌باشد نیز مقطوع و مرسل است.

3. پدران مشرک مسلمانان

دسته سوم احادیث حاکی از آن است که آیات یادشده از آن رو نازل شد که مسلمانان برای پدرانشان که در حال شرک از دنیا رفته بودند، استغفار می‌کردند. اینک به بررسی هر یک می‌پردازیم.

حدیث 1: طبرسی روایتی را از حسن بصری نقل می‌کند که مسلمانان به پیامبر 6 التماس نمودند که برای پدران ما که در جاهلیت مرده‌اند، استغفار نما، حق تعالی آیه شریفه را نازل فرمود (طبرسی، 116/5).

حدیث 2: علی بن ابی طلحه از ابن عباس نقل کرده است که مسلمین برای مشرکین استغفار می‌کردند تا این آیه نازل شد. پس چون این آیه نازل شد، از استغفار امساک کردند، در حالی که نهی نشده بودند برای مشرکین زنده، استغفار کنند. سپس خداوند آیه ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ﴾ را نازل فرمود؛ یعنی ابراهیم تا زمانی که پدرش زنده بود، استغفار می‌کرد و آن زمان که مرد، دست از استغفار برداشت (ابن ابی حاتم، 1893/6).

حدیث 3: قتاده می‌گوید: ذکر شده برای ما که یکی از صحابه به پیامبر 6 گفت: یا نبی الله! بعضی از پدران ما به همسایه نیکی می‌کردند و صلّه ارحام به‌جا می‌آوردند و برده آزاد می‌کردند و آنچه را بر ذمه‌شان بود، انجام می‌دادند، آیا برایشان استغفار نکنیم؟ پیامبر 6 فرمود: بله! قسم به خدا من هم برای پدرم همان‌طور که ابراهیم برای پدرش استغفار می‌کرد، استغفار می‌کنم. پس خداوند آیه را نازل فرمود (طبری، 32/11).

حدیث 4: از مجاهد روایت شده است: مؤمنین می‌گفتند: آیا برای پدرانمان استغفار نکنیم، در حالی که ابراهیم برای پدر کافرش استغفار می‌کرد؟ که خداوند آیه ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ﴾ را نازل کرد (همان، 31).

حدیث 5: از حضرت علی 7 نقل شده است: شنیدم شخصی برای والدین مشرکش طلب آمرزش می‌کرد. به او گفتم: آیا آدمی برای والدین مشرکش استغفار می‌کند؟ او گفت: آیا ابراهیم برای پدر مشرکش استغفار نمی‌کرد؟ این مطلب را به پیامبر 6 گفتم، این آیه نازل شد (ابن کثیر، 193/2).

سیوطی آورده است: این حدیث در کتب طیالسی، ابن ابی شیبیه، احمد، ترمذی، نسائی، ابویعلی، طبری، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابوالشیخ، حاکم، ابن مردویه و بیهقی



آمده است (سیوطی، الدر المنثور، 282/3) و ترمذی این روایت را صحیح می‌داند (ترمذی، 344/4).

بررسی متن روایات

1- حدیثی که به نقل از حسن بصری آمده است، بیان می‌کند که مسلمانان خواهان استغفار برای پدرانشان بودند که در جاهلیت مرده بودند. اگر چنین باشد و مرگ آنها قبل از اسلام مقدر گشته باشد، دیگر چه حرجی بر آنهاست؟ آیا وضعیت این دسته از افراد مانند افرادی است که دعوت پیامبر **6** را شنیدند، اما نپذیرفتند و در حال شرک از دنیا رفتند؟ چنان‌که آیه 114 نیز به این مطلب اشاره دارد که حرف حق به پدر ابراهیم **7** رسید، اما او عناد ورزید و چون این امر بر ابراهیم روشن گشت، از وی روی گردانید.

2- حدیث نقل شده از ابن عباس (حدیث 2) هیچ تصریحی به سبب نزول و نزول آیه نکرده است و چنین آمده که مؤمنین تا قبل از نزول آیات، برای پدران خود استغفار می‌کردند و پس از آن امساک کردند. به نظر می‌رسد ابن عباس تفسیر آیه را ارائه داده است و آن را نباید سبب نزول قلمداد کرد. از طرفی از ابن عباس سبب نزول دیگری نیز نقل شده است که قابل اعتماد نمی‌باشد و به نظر می‌رسد به وی نسبت داده شده است (رک: سبب 2 حدیث 6).

3- حدیث 3 نیز که تنها راوی آن قتاده می‌باشد، غریب و متن آن نیز عجیب است. چون مضمون حدیث این است که پدر پیامبر **6** مشرک بوده است، حال آنکه پیش از این یادآور شدیم پدران و اجداد پیامبر **6**، همگی موحد بوده‌اند.

4- حدیث 4 نیز هیچ گونه اشاره‌ای به سبب نزول آیه 113 ندارد، بلکه به این نکته اشاره می‌کند که مسلمانان گفتند آیا برای پدرانمان استغفار نکنیم، در حالی که ابراهیم **7** برای پدر کافرش استغفار می‌کرد، سپس آیه 114 نازل گشت. در اینجا نیز به نظر می‌رسد مطلب یاد شده برداشت و تفسیر مجاهد از آیه باشد و نباید آن را به عنوان سبب نزول تلقی کرد.

در این میان تنها حدیثی که از امام علی **7** نقل شده است، صحیح بوده و راوی نیز به ذکر سبب نزول تصریح کرده است. دانشمندان علوم قرآن هنگام روبه‌رو شدن با

روایات مختلف درباره سبب نزول یک آیه، در صورتی که اسناد روایات در صحت مساوی باشند، روایتی را برمی‌گزینند که صحابه خود شاهد ماجرا بوده‌اند (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، 1/120). به همین جهت می‌توان به سبب نزول آن اعتماد کرد و بدان ارزش نهاد.

رجال روایات

راویان این احادیث در طبقه صحابه، حضرت علی 7 و در طبقه تابعین، مجاهد 17، قتاده 18 علی بن ابی طلحه 19 و حسن بصری می‌باشند و جز روایتی که از امام علی 7 نقل شده است، بقیه روایات مقطوع و مرسل است.

به نظر می‌رسد بعضی از این روایات جعلی بوده و دشمنان، آنها را برای تخریب وجهه پیامبر 6 وضع کرده‌اند؛ چرا که از ابتدای بعثت نبی اکرم 6، به‌ویژه پس از دعوت علنی ایشان، حرکتی ساماندهی شده از طرف دشمنان اسلام جهت تخریب وجهه آن حضرت شکل گرفت. این جریان پس از ناامیدی از باز داشتن آن جناب، از راه پیشنهاد مال و مقام و یا تهدید، شدت بیشتری به خود گرفت و پس از فتح مکه، به ناچار و در پوشش اسلام، فعالیت تخریبی خویش را از تهمت‌های علنی به فعالیت مخفیانه جعل روایات و منسوب کردن به آن جناب تغییر دادند. بدین سبب بود که رسول خدا 6 فرمودند: «هر کس عمداً سخنی را به دروغ به من نسبت دهد، جایگاهش در آتش خواهد بود» (واحدی، 4). تواتر لفظی که از ویژگی‌های این روایت است، می‌رساند آن جناب این مطلب را در موقعیت‌های فراوان در جمع مسلمانان مطرح کرده‌اند.

پس از رحلت پیامبر 6، دشمنان اسلام آزادی عمل بیشتری برای عملی کردن خواسته‌های خویش یافتند. جریان یاد شده در تحریف این روایات بیکار ننشسته، بلکه با ظرافت بیشتری نسبت به سبب نزول دیگر آیات یاد شده، مقصود خود را به انجام رسانیده است. اینان گاه به منظور تحریف قرآن و خدشه وارد کردن به عصمت پیامبر 6، دست به جعل روایات سبب نزول آیات 17 تا 20 سوره نجم، و گاه به منظور زیر سؤال بردن خلق و خوی رسول اکرم 6، دست به جعل روایات سبب نزول سوره عبس و گاهی به منظور پایمال کردن وجهه پیامبر 6، خاندان ایشان را غیر موحد جلوه داده و دست به جعل روایات سبب نزول آیات 113 و 114 سوره توبه می‌زدند.

نتیجه گیری

برای شناخت دقیق معنا و مقصد آیه، شناخت اسباب النزول امری واجب است. در این باره مفسران برای شناخت اسباب النزول صحیح، ملاک‌هایی چون نقد متن روایات و بررسی سند را معرفی کرده‌اند. آیات 113 و 114 سوره توبه از جمله آیاتی است که مفسران برای آن اسباب متعدد ذکر کرده‌اند. بیشتر دانشمندان اهل سنت، سبب این آیات را استغفار پیامبر 6 برای عمویش ابوطالب می‌دانند که در حال کفر از دنیا رفت. بعد از بررسی متن و سند این دیدگاه، به این نتیجه رسیدیم که سند روایات دسته اول (به جز روایت 5)، مرسل و مقطوع می‌باشند. این در حالی است که سوره توبه در سال نهم هجری نازل گردید، در حالی که وفات ابوطالب در مکه و قبل از هجرت پیامبر 6 اتفاق افتاد. چگونه ممکن است بین سبب نزول و نزول آیات، این همه فاصله باشد؟ از سوی دیگر، سخنان و اشعار ابوطالب راجع به حضرت رسول 6، دلیل دیگر بر ایمان اوست و در آخر، ساختگی بودن این روایات با توجه به روایاتی که از ائمه معصومین : در این باره رسیده و همگی دلالت بر ایمان ابوطالب دارند، بهتر نمودار می‌گردد.

دسته دوم روایات، سبب این آیات را استغفار پیامبر 6 برای آمنه، مادر خود می‌دانند که در جاهلیت در حال کفر چشم از دنیا فرو بست. سند روایات این دیدگاه جز روایت نقل شده از ابن مسعود و بریده مرسل است. از جهت متن نیز این دیدگاه با بسیاری از آیات قرآن که اشاره به عدالت خداوند دارد، مخالف می‌باشد؛ چرا که وفات آمنه قبل از ظهور اسلام بوده است. همچنین محتوای برخی آیات قرآنی و روایات، اندیشمندان شیعی و بعضی علمای اهل سنت را بر این باور داشته است که والدین و اجداد پیامبر اکرم 6 تا آدم 7 پاک بوده‌اند.

اما دسته سوم روایات جز روایت نقل شده از حضرت علی 7 که سبب نزول را استغفار شخصی برای والدین مشرکش می‌داند، تصریحی به سبب نزول نداشته و نوعاً برداشت راوی می‌باشد و از لحاظ متن نیز اشکالاتی به آنها وارد است.



پی‌نوشت‌ها

1. حدیثی که از راوی آن تا متتهای سند، مرفوعاً به پیامبر 6 (معصوم) متصل باشد. (شهید ثانی، 97)
2. حدیثی که در آخر به معصوم اضافه و انتساب یابد؛ اعم از اینکه سند حدیث مقطوع یا مرسل باشد. (مدیر شانه‌چی، 133)
3. حدیثی که شخصی که خود حدیث را از پیامبر 6 یا امام نشنیده، بدون وساطت صحابی از معصوم نقل کند. نیز به حدیثی که بیش از یک نفر از سلسله سند حذف گردیده، اطلاق می‌گردد. (شهید ثانی، 136)
4. از ائمه تابعین است و در مدح او گفته شده: «فاضل و عالم و ثقة است». (خویی، 106/14)
5. دو تن به این نام مشهورند: 1- ابوعمرو معمر بن راشد بصری (م153). وی از بیشتر تابعان حدیث نقل کرده است. ابن حبان او را فقیهی حافظ حدیث و با اتقان و اهل ورع توصیف نموده و شافعی نیز از او به نیکی یاد کرده است (معرفت، 426/1). 2- ابوعبید معمر بن مثنی که ولادتش را در بصره در سالی که حسن بصری درگذشت، و وفاتش را در سال 210ق یاد کرده‌اند. نقل شده است وی به مذهب خوارج تمایل داشت. (ابن حجر، تقریب التهذیب، 203/2)
6. ابومحمد سفیان بن عیینه هلالی در سال 198ق در 91 سالگی در مکه درگذشت. ابن حجر او را ثقة، فقیه و حافظ می‌داند (ابن حجر، تقریب التهذیب، 371/1) و شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق 7 شمرده است. (طوسی، 220)
7. جعفر بن عون بن عمرو، متوفی 206ق که از طبقه سوم است. (ابن حجر، تقریب التهذیب، 162/1)
8. حدیثی که از تابعی نقل شود و شامل اقوال آنان باشد. (شهید ثانی، 135)
9. حسن بن ابوالحسن یسار در سال 22ق به دنیا آمد و در سال 110 درگذشت. ابن حجر او را ثقة، فقیه و فاضل می‌داند و ذکر می‌کند مراسیل او زیاد است و از جماعتی که از آنها نشنیده، روایت کرده است (ابن حجر، تقریب التهذیب، 202/1). بنا به نقل معرفت، بیشتر سخنان او از امام علی 7 بوده است، بدون اینکه به نام حضرت - به جهت تقیه - تصریح کند، و گاهی نیز از حضرت با کنیه ابوزینب یاد کرده است. او احادیث امام علی 7 را از طریق اصحاب ثقة آن



- حضرت دریافت کرده بود؛ زیرا زمانی در مدینه حضرت را درک کرد که کودکی نابالغ بود و پس از آن هم که امام به عراق هجرت فرمود، دیگر ایشان را ملاقات نکرد. (معرفت، 348/1)
10. حدیثی که تنها یک راوی در یکی از طبقات بعد از صحابه آن را روایت کرده باشد. ثانی، 135)
11. عبدالله بن مسعود از صحابی پیامبر 6 و متوفی سال 32ق است (ابن حجر، تقریب التهذیب، 533/1). بر فراگیری دانش، خصوصاً معانی قرآن بسیار همت می‌گماشت. وی می‌گوید: «هر کدام از ما اصحاب که ده آیه از قرآن را می‌آموختیم، از آن نمی‌گذشتیم، مگر آنکه مفاهیم و نحوه عمل کردن بدان را نیز می‌آموختیم». (رک: خویی، 346/11؛ معرفت، 214/1)
12. ابوهریره عبدالرحمن بن صخر، صحابی که بیش از هر صحابی دیگر حدیث می‌دانست و آنها را روایت می‌کرد. وی در سال هفتم هجری اسلام آورد و از پیامبر 6، 5374 حدیث روایت کرده است و بیش از هشتصد صحابی و تابعی از او روایت کرده‌اند. (زرکلی، 80/4)
13. مهارت ابن عباس در تفسیر قرآن شهره آفاق بود، تا جایی که او را «ترجمان القرآن» می‌گفتند و به جهت دانش فراوان به لقب «حبر الامه» و «بحر» نیز خوانده می‌شد (ابن اثیر، 291/3). وی سه سال قبل از هجرت در شعب ابیطالب به دنیا آمد. پیامبر 6 خود تربیت او را عهده‌دار شد و برایش دعای خیر فرمود و پس از وفات رسول خدا، ملازم و همراه همیشگی خاندان نبوت بود و در سال 68 در طائف از دنیا رفت. (معرفت، 218/1)
14. عکرمه مولی ابن عباس، متوفی 105ق و از اهل مغرب بوده است. ابن حجر او را با الفاظ ثقه، ثبت و عالم ستوده است (ابن حجر، تقریب التهذیب، 686/1)، لکن محدث قمی او را از مفسران امامیه ندانسته و جزء خوارج شمرده است. (قمی، 216/2)
15. عطیه بن سعد بن جناده (م 111) از رجال حدیث و از شیعیان کوفه به‌شمار می‌رود (قمی، 205/2). شیخ طوسی او را از یاران امام علی 7 می‌داند. (طوسی، 76)
16. سلیمان بن بریده بن الحصیب، در زمان خلافت عمر متولد شد و در سال 105ق در سن 90 سالگی بدرود حیات گفت و از تابعین است. وی را ثقه دانسته‌اند. (ابن حجر، تهذیب التهذیب، 153/4)

17. مجاهد بن جبر، اهل مکه، قاری و مفسر، در سال 21 قمری متولد شد و در سال 104 در مکه وفات یافت. او از موثق‌ترین شاگردان ابن عباس بوده است که ارباب حدیث و تفسیر به او اعتماد کرده‌اند. از او روایت شده است که گفت: «قرآن را سه بار بر ابن عباس عرضه داشتم، بر روی هر آیه مکث می‌کردم و می‌پرسیدم درباره چه کسی و چگونه نازل شده است». از این رو است که گفته شده داناترین تابعان در تفسیر، مجاهد است. (همان، 48/8)

18. قتاده بن دعامة از تابعان و علمای بزرگ و فقیه مردم بصره و دانا به علم انساب و اشعار عرب، در سال 61 به دنیا آمد و در سال 118 درگذشت. قتاده خود می‌گوید: «هرگز به ناقل حدیثی نگفتم دوباره بر من بخوان، و هرگز چیزی را به گوش‌هایم نشنیدم، مگر اینکه قلبم آن را فرا گرفت. و هیچ آیه‌ای در قرآن نیست، مگر اینکه درباره آن چیزی فرا گرفتم». (ابن حجر، تقریب التهذیب، 26/2)

19. علی بن ابی طلحه سالم مولی بنی العباس، متوفی سال 43 قمری. ابن حجر معتقد است او ابن عباس را ندید (همان، 696/1) و مزی روایت وی از ابن عباس را مرسل می‌داند، چون قائل است ابوطلحه از ابن عباس چیزی نشنیده است. (مزی، 2/4)

منابع و مأخذ

1. قرآن کریم.
2. ابن ابی الحدید، ابوحامد هبة الله؛ شرح نهج البلاغه امام علی 7، بی‌جا، دار احیاء الکتب العربیه، 1387ق.
3. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد؛ تفسیر القرآن العظیم، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، 1419ق.
4. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی؛ زادالمسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالکتب العربی، 1422ق.
5. ابن سعد، محمد؛ الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
6. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب آل ابی طالب، بی‌جا، بی‌تا، 1317ق.
7. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، بی‌جا، بی‌تا.
8. ابن عطیه، عبدالحق؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1422ق.



9. ابن کثیر، اسماعیل؛ تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1419ق.
10. ابن هشام، عبدالملک؛ سیره النبی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
11. ابوریه، محمود؛ اضواء علی السنة المحمدیه، قم، مؤسسه انصاریان، 1416ق.
12. ابوزید، نصر حامد؛ معنای متن، ترجمه: مرتضی کریمی نیا، تهران، طرح نو، 1380ش.
13. آلوسی، ابوالفضل محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و سبع المثانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415ق.
14. امینی، عبدالحسین؛ الغدیر، بیروت، دارالکتب العربی، 1387ق.
15. ترمذی، محمد بن عیسی؛ سنن الترمذی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
16. ثعلبی، احمد بن ابراهیم؛ الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1422ق.
17. حائری، محمد بن اسماعیل؛ منتهی المقال فی احوال الرجال، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، 1416ق.
18. حجتی، سید محمد باقر؛ اسباب النزول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1369ش.
19. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد؛ تفسیر اثنی عشری، قم، انتشارات میقات، 1363ش.
20. حسن عباس، فضل؛ اتفاق البرهان فی علوم القرآن، امان، دارالعرفان، 1997م.
21. حقی یروسوی، اسماعیل؛ روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
22. خوبی، سید ابوالقاسم؛ معجم الرجال الحدیث، قم، بی نا، 1413ق.
23. دروزه، محمد عزه؛ التفسیر الحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، 1383ق.
24. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، 1408ق.
25. رازی، فخرالدین محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، 1420ق.
26. رشید، عمادالدین محمد؛ اسباب النزول و اثرها فی بیان النصوص، دمشق، دارالشهاب، 1420ق.
27. زرکشی، محمد بن عبدالله؛ البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
28. زرکلی، خیرالدین؛ الاعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، 1989م.
29. زمخشری، محمود بن عمر؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، 1407ق.

30. سیوطی، جلال الدین؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1404ق.
31. _____؛ الاتقان فی علوم القرآن، قم، نشر شریف رضی، بی تا.
32. صدوق، محمد بن بابویه؛ اعتقادات صدوق، ترجمه: سید محمد علی قلعه کهنه، قم، بی جا، بی تا.
33. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1417ق.
34. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1372ش.
35. طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه، 1412ق.
36. طوسی، محمد بن حسن؛ الرجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1415ق.
37. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین؛ الرعاية فی علم الدراية، قم، مكتبة آیت الله مرعشی نجفی، 1408ق.
38. عاملی، سید جعفر مرتضی؛ سیره صحیح پیامبر اعظم، ترجمه: محمد سیهری، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1391ش.
39. عسقلانی، ابن حجر؛ تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، بی تا.
40. _____؛ تقریب التهذیب، بیروت، دار المکتبه العلمیه، 1415ق.
41. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لاحکام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1364ش.
42. قمی، عباس؛ سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، قم، انتشارات فراهانی، بی تا.
43. مامقانی، عبدالله؛ مقباس الهدایة فی علم الدراية، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، 1411ق.
44. مجلسی، سید محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1403ق.
45. مدیر شانہچی، کاظم؛ علم الحدیث و درایة الحدیث، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1372ش.
46. مزی، جمال الدین یوسف؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، بغداد، مؤسسه الرساله، 1406ق.
47. معرفت، محمد هادی؛ تفسیر و مفسران، قم، مؤسسه فرهنگي تمهید، 1385ش.
48. مغنیه، محمد جواد؛ الکاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1424ق.
49. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ اوائل المقالات، بیروت، دار المفید، 1414ق.
50. _____؛ ایمان ابوطالب، قم، دار البعثه، بی تا.
51. واحدی نیشابوری، علی بن احمد؛ اسباب النزول، مکه، دار الباز للنشر و التوزیع، 1388ق.